أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

بحث راجع به وقت بود. عرض شد در صورتی که امر مولا تعلق بگیرد و کل صلاة در خارج از وقت واقع شود، این موجب بطلان و عدم سقوط امر اول است.

نکته‌ای که در اینجا هست این است که- البته این بحث یک بحث فقهی است منتهی حالا که بحث وقت شده بد نیست که دربارۀ این مسئله هم صحبت بشود- وقت عبارت از یک امر سماوی است یعنی تکلیف ناظر به مقام ثبوت است و مقام ثبوت موجب برای انشاء تکلیف است و همین طور برای فعلیت تکلیف یا تنجّز اگر ما اینها را با هم یکی ندانیم. اما آنچه که موجب برای تنجز است یا موجب برای فعلیّت است یعنی از نقطۀ نظر انتساب به مکلف، حیثیت پیدا می‌کند، به این مقام مقام اثبات می‌گویند. در مقام اثبات، علم به این مساله لازم است، علم به دخول وقت، اما نه اینکه علم دخالت در مقام ثبوت داشته باشد چون وقت یک امر سماوی است و به مقام اثبات کاری ندارد، این برای خودش یک مقام ثبوتی دارد مثل فرض کنید که زوال شمس بالنسبه به دخول وقت صلاة ظهر یا فرض کنید که ظلِّ شاخص، مثلین بشود بالنسبه به صلاة عصر، مثل شود از مثل تا مثلین که وقت اختصاصی و وقت فضلیت صلاة عصر است. وقت فضیلت صلاة ظهر از زوال شمس است تا وقتی که ظل شاخص به اندازۀ خود شاخص باشد(مثل). وقت فضیلت صلاة عصر از اول ضل شاخص تا مثلین، بعد از مثلیت تا مثلین. این وقت فضیلت نماز عصر است که تقریباً در حدود یک ساعت و نیم بعد از نماز ظهر موقع فضیلت نماز عصر می‌شود.

وقت نماز مغرب از هنگام استتار قرص است تا ذهاب حمرۀ مغربیه. این وقت فضیلت نماز مغرب است. وقت فضیلت نماز عشاء از ذهاب حمرۀ مغربیه است الی ثلث اللیل، این هم وقت نماز عشاء. این وقت در دو جا محل اختلاف است:

یکی در استتار قرص یا ذهاب حمرۀ مشرقیه است و دیگری وقت صلاة صبح، صلاة فجر است که در آنجا طلوع فجر است و اما در مورد وقت مغرب که این یک قاعدۀ کلی است که ما حالا عرض می‌کنیم بر اساس مبنا، بعد این را ما گسترش می‌دهیم حتی به دخول شهر به واسطۀ وجود هلال و او این است که - همان طوری که عرض شد- ما ذهاب حمرۀ مشرقیه را موجب برای دخول وقت بدانیم یا استتار قرص را، هر کدام از این دو یک حادثۀ سماوی هستند، در حادثۀ سماوی علم و عدم علم مکلف، دخالت ندارد. این حادثه متحقق می‌شود چه مکلف عالم شود چه مکلف عالم نشود. اما اینی که در موقع صلاة مغرب، ذهاب حمرۀ مشرقیه را در بعضی از روایات مد نظر قرار دادند به این علت است که به واسطۀ استتار قرص، نور از ناحیۀ مشرق به مسقط الرأس ذهاب پیدا می‌کند یعنی وقتی که این زمین کروی هست و شمس در فوق ارض است، بالنسبه به افق رائی این شعاع شمس عمود بر سمت مشرق، این شعاع شمس اشراق دارد بعد هر چه پایین‌تر می‌رود این نور از سمت مشرق می‌آید به سمت مغرب تا وقتی که از نظر افق رائی این آخرین خط ذهبی شمس استتار پیدا می‌کند و این در بیابان و صحرا که جبلی وجود ندارد برای انسان بسیار قابل رؤیت است یا اینکه فرض کنید که در دریا و بحر اگر انسان ملاحظه کند این مطلب را خیلی کاملاً واضح می‌توانیم ببینیم که چطور شمس در افق، در بحر مخفی می‌شود یا در صحرا وقتی که جبالی وجود ندارد این شمس در آنجا مخفی می‌شود. پس اول دخول صلاة مغرب وقت استتار شمس است در افق،

سؤال: استتار شمس با آن ذهاب حمرۀ مشرقیه...هر دو یکی می شود؟

جواب: حالا اجازه بفرمایید،

در افق رائی وقتی که ما بخواهیم نگاه کنیم، این در اینجا مشرق و اینجا مغرب است، چون زمین کروی هست، کرویة الارض هست وقتی که شمس می‌آید در اینجا و مماس با افق رائی می‌شود، چون بالنسبه به هر رائی یک افق خاص وجود دارد دیگر، این زمین کروی است دیگر پس بالنسبه به افق رائی این شمس در تحت افق قرار می‌گیرد، در زیر افق قرار می‌گیرد، وقتی که قرار گرفت نور شمس به کدام سمت می‌خورد؟ از اینجا نور شمس می‌آید اینجا. وقتی که آمد اینجا یک رأس مخروط را تشکیل می‌دهد هنگام استتار قرص. اینجا مسقط الرأس این رائی خواهد بود. یعنی وقتی که رائی در اینجا قرار بگیرد مسقط الرأس، درست آن مکانی است که به شکل مخروط، شمس از اینجا خورده به بالای افق رائی، به واسطۀ استتار قرص تمام انوار از ناحیۀ مشرق می‌آید در مسقط الرأس قرار می‌گیرد. اینجاست که ما به واسطۀ این مساله، جمع می‌کنیم بین روایاتی که دلالت می‌کند ذهاب حمرۀ مشرقیه موجب دخول وقت است و روایاتی که دلالت می‌کند استتار قرص موجب دخول وقت است.

پس بنابراین آن روایاتی که، آن وقت در اینجا منوط می‌شود استتار قرص به اراضی غیر جبلیه، در اراضیی که فرض کنید انسان در صحرا هست یا در بحر است، در دریا هست و در آنجا اول استتار قرص موجب اذان صلاة مغرب است. اما در اراضی جبلیه، اراضیی که شمس در خلف جبل قرار می‌گیرد خب اینجا افق رائی جبال که نیست، افق رائی در صورتی که جبال نباشد آن فرق می‌کند تا آنجایی که جبال باشد، آن وقت اینجا که رائی در مکانی قرار گرفته است مکان جبل، در کوه قرار گرفته، اطرافش را جبال تشکیل می‌دهند، اینجا آن روایاتی که دلالت می‌کند بر احتیاط که وقتی که در اراضی جبلیه واقع شدی احتیاط کن چند دقیقه تا اینکه ذهاب حمرۀ مشرقیه بشود روایات مربوط به این اراضی می‌شود. این اراضی مثل اینکه فرض کنید که همدان که اصلاً در منطقۀ جبال قرار گرفته، کرمانشاه در مناطق جبال قرار گرفته یا فرض کنید که بسیاری از اراضی در لبنان، تمام اطراف، اینها همه جبال هستند و اصلاً رائی افق را نمی‌بیند، اصلاً رؤیت افق نمی‌کند مگر اینکه برود در فوق جبل آنجا ملاحظه کند.

پس این احتیاطی که در روایات است نه از باب اینکه امام مساله را نمی‌داند و نه از باب اینکه بنای شرع بر احتیاط است، ابدا به هیچ وجه من الوجوه بنای شرع بر احتیاط نیست الا احتیاطی که در دماء و اعراض و نفوس است، در آنجا می‌گویند احتیاط بکن اما نه اینکه در مسائل عبادیه و اینها بگویند احتیاط بکن. از باب تحقق موضوع است یعنی موضوع در اراضی غیر جبلیه و خصبه، این موضوع فرض کنید که استتار قرص است من باب مثال، این موضوع در اراضی جبلیه ذهاب حمرۀ مشرقیه است.

سؤال: یعنی ذهاب حمره را اماره قرار دادیم

جواب: احسنت! پس ذهاب حمره در اینجا با استتار یک امر واحدی می‌‌شود و این اماره برای استتار قرص در اینجا خواهد بود.

سؤال: در اراضی جبلیه چه اشکال دارد که از باب محاسبه باشد، آنجا هم احتیاط راه نداشته باشد، با حساب انسان...،

جواب: خب بله، اشکال ندارد.

سؤال: اشکال ندارد؟

جواب: نخیر اشکال ندارد. لذا همین را الان من می‌خواهم عرض کنم.

یک مساله‌ای که در اینجا هست که عرض شد خدمتتان که مسائل سماوی، اینها از باب مقام ثبوت، دخالت در ترتب حکم دارند مانند زوال شمس یا استتار قرص یا ذهاب حمرۀ مغربیه یا طلوع فجر، اینها حوادث سماوی هستند و در حوادث سماویه نفس بروز آن حادثه موجب حکم است منتهی شارع راه قرار داده، طریق قرار داده است برای وصول به مقام ثبوت، راهش چیست؟ فرض کنید که من باب مثال رؤیت است. اگر خود رائی استتار قرص را رؤیت کند که الان این قرص شمس در تحت افق استتار پیدا کرد، مخفی شد، خب این یک راه است. یک راه شهادت عدلین است، یک راه ذهاب حمرۀ مشرقیه است. یک راه هم ممکن است هیچ کدام از اینها نباشد، اصلاً نفس ساعت باشد. انسان ساعت را دقیقاً قرار می‌دهد به یک...، فرض کنید که اصلاً رائی دلش می‌خواهد یا در یک اتاقی است درِ این اتاق، مقفَّل است، این اتاق به بیرون راه ندارد، مقفل است. این شخص چه راهی دارد برای صلاة؟ یک وقتی ساعت ندارد خب این حکم دیگری دارد. فی ظلم المطامیر یک وقتی هست و اصلاً به هیچ وجه راهی برای...!

یک وقت می‌بینید نه، فرض کنید که این ساعت دارد، طبق ساعت می‌داند در ساعت سته مثلاً هنگام استتار قرص است. الان در اینجا ساعت طریق برای مقام ثبوت است. پس مقام اثبات او در اینجا ساعت خواهد شد. اینجا شارع دیگر برای مقام اثبات نمی‌تواند جعل طریق کند، چون حکم روی مقام ثبوت رفته است میزان مقام ثبوت است. آن استتار ثبوت است. مقام اثبات آن یک مسالۀ دیگری است. شارع در اینجا نمی‌تواند مقام اثبات جعل کند الا اینکه شارع روی خود اثبات هم نظر داشته باشد. آنجاست که برای خود اثبات هم جعل طریق می‌کند که این مسائلی که مربوط به حد و زنا و قتل و امثال ذلک هست به مقام خود اثبات هم برمی‌گردد یعنی شارع در آنجا این ترتب حد را بر زنا صرفاً بر مقام ثبوت نمی‌داند بر مقام اثبات هم در آنجا می‌داند به خاطر بعضی از مصالح، به خاطر اخفاء در قضیه و به خاطر حفظ آبرو و حیثیات مومن و امثال ذلک، در آنجا مقام اثبات را هم مد نظر قرار می‌دهد که ما حالا در آنجا فعلاً بحث نمی‌کنیم و در بحث حکم قاضی راجع به این قضیه صحبت کردیم و حالا در جای خودش هم اگر آمد در آنجا هم صحبت می‌کنیم، اما در این مواردی که حکم روی مقام ثبوت رفته است دیگر شارع نمی‌تواند...، بله اگر یک مقام اثباتی را در اینجا، راهی و طریقی را شارع را جعل کرد این از باب عنوان مشیر است نه از باب انحصار موضوع و انحصار اثبات در این حکم شارع.

بناءً علی هذا در هنگام طلوع فجر، در آنجا این مطلب می‌آید که فجر به چه محقق می‌شود؟ آیا فجر یک حادثۀ سماوی است؟ یا اینکه نه، این فجر حادثۀ سماوی نیست، این فجر عبارت است از یک حادثه‌ای که بنابر حسب رؤیت رائی، اختلاف پیدا می‌کند؟ نه این طور نیست، طلوع فجر عبارة عن حادثةٍ سماویه، عن امر سماوی و حکم رفته روی فجر، آنچه که شارع در مقام اثبات گفته است این از مقام تبیّن موضوع است نه از مقام تحقق موضوع، فرق است بین تحقق موضوع و بین تبیّن موضوع.

… وَ كُلُوا وَ اِشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ اَلْخَيْطُ اَلْأَبْيَضُ مِنَ اَلْخَيْطِ اَلْأَسْوَدِ مِنَ اَلْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا اَلصِّيٰامَ إِلَى اَللَّيْلِ … ﴿البقرة، ١٨٧﴾ تبیّن در اینجا در مقام تحقق موضوع نیست بلکه در مقام تبیّن موضوع است حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ اَلْخَيْطُ اَلْأَبْيَضُ مِنَ اَلْخَيْطِ اَلْأَسْوَدِ مِنَ اَلْفَجْرِ پس در اینجا ما در مقام تبیّن هستیم نه در مقام تحقق موضوع. این كُلُوا وَ اِشْرَبُوا روی فجر رفته است و در مقام تبیّن موضوع حکم رفته است روی تبیّن. بنابراین این حادثۀ سماوی از سماویت خودش و مقام ثبوت خارج نمی‌شود.

این فجر عبارت است از یک امر واحد سواءٌ اینکه مانعی وجود داشته باشد یا مانعی وجود نداشته باشد، سواءٌ اینکه آیا غیمی باشد در سماء و آن غیم مانع از بروز و ظهور فجر بشود، حکم روی فجر رفته. و سواءٌ اینکه غیمی نباشد، شعاع قمر، غالب و قاهر باشد، باز حکم روی فجر رفته. و هیچ کدام اینها نباشد و لیالی مظلمه باشد، غیر مقمره باشد که در آنجا باز حکم روی فجر رفته. پس معنا ندارد که شارع بیاید و بگوید که صلاة فجر که این صلاة مولود و معلول برای طلوع فجر است مستند به رؤیتی باشد که این رؤیت در مواقع و موارد مختلفه اختلاف داشته باشد. در آنجایی که ابر نباشد در آنجا نماز در این وقت باید خوانده شود. اگر ابر وجود داشته باشد و مکلف اطلاع نداشته باشد در آنجا باید یک ساعت بعد خوانده شود. در آنجایی که لیالی لیالی مقمره باشد در آنجا باید صلاة بعد خوانده شود. وجود قمر و وجود غیوم و غمامه و امثال ذلک دخالتی در حادثۀ سماویه ندارد و حادثۀ سماویه در مقام ثبوت موجب برای وجوب صلاة صبح خواهد بود. در مقام اثبات، مکلف هر چه که برایش روشن شد مکلف به همان است. اگر برای مکلف روشن شد، چشمش قوی است و...،

... برای او پیدا شود و اگر ساعت داشته باشد و قطع پیدا کرده باشد به طلوع فجر ولو با وجود غیم، ولو با وجود قمر در لیالی مقمره، در عین حال این ساعت و وجود ساعت برای او منجز حکم و فعلیت تکلیف را موجب خواهد بود. به طور کلی ما در حوادث سماویه آن تحقق موضوع را موجب برای ترتب حکم و دخول وقت می‌دانیم. تبیّن و غیر تبیّن، تمام اینها، اینها عنوان مشیر و واسطۀ در اثبات خواهند بود.

بناء علی هذا یکی از مسائلی که خب مترتب می‌شود بر این بحث این است که آیا دخول هلال موجب برای ترتب احکام است یا علم به دخول هلال موجب برای ترتب احکام است؟

با توجه به بیانی که شد این طور به نظر می‌رسد که نفسُ قابلیة رؤیة الهلال فوق الافق، این نفس قابلیت رؤیت، خودش موجب تنجز حکم و تنجز تکلیف خواهد بود چه اینکه غیمی باشد یا غیمی نباشد. صحبت در مقام امتثال و عقاب و عدم عقاب است. در صورتی که مکلف علم پیدا کند حکم منجز است و برای او فعلیت پیدا می‌کند. چنانکه مکلف علم پیدا نکند حکم برای او منجز خواهد بود و فعلیت پیدا نمی‌کند.

همین مطلب را ما در مورد سحور و در مورد صلاة صبح هم می‌زنیم. آنچه که موجب برای تنجز تکلیف و فعلیت تکلیف است آن طلوع فجر است و ظهور نور در افق رائی بالنسبه به فجر و این امتیاز. این در تمام اوقات یکنواخت است و فرق نمی‌کند البته بالنسبه به حرکت انتقالی ارض تفاوت پیدا می‌کند اما صرف نظر از حرکت انتقالی ارض، بالنسبۀ به وجود قمر فوق السماء و وجود غیم فوق السماء و امثال ذلک، فرق نمی‌کند. بناءً علی هذا احتیاط در صلاة صبح بالنسبه به لیالی مقمره، این احتیاط فی غیر محلٍ خواهد بود. پس این مسالۀ دخول وقت در هنگام صلاة صبح و همین طور در هنگام صلاة مغرب و همین طور دخول هلال در شهر و عدم شهر، حالا در مسالۀ دخول هلال و اینها بماند که چه ادله‌ای در آنجا ما داریم که دلالت بر طریقیت و اینها می‌کند. یکی از مهم‌ترین ادلۀ ما در آنجا در مسالۀ قضاست که بدون انجاز امر اول، مسالۀ قضا لغو خواهد بود. تا امر اول منجز نباشد گرچه به فعلیت نرسد ولی تا منجز نباشد مسالۀ قضا معنا ندارد و تنجز امر است که خودش موجب قضا خواهد بود چه مکلف عالم بشود یا مکلف عالم نشود و از آنجایی که فرض کنید که در مسالۀ قضا ما امر به قضا داریم برای کسی که بعد از ایامی یا بعد شهر رمضان، این عالم به دخول هلال شهر رمضان در یوم کذایی بشود ولو عالم نباشد، از اینجا ما استفاده می‌کنیم بر اینکه امر اول این منجز بوده، اگر امر اول منجز نبوده حکم به قضا ما دیگر در اینجا نداریم. آن شب اول که نبوده، لیالی بعد هم به جای خودش محفوظ پس این امر به قضا از کجا آمد؟ و امر در مقام انشاء موجب قضا نخواهد شد تا وقتی که به مرحلۀ تنجز نرسیده باشد. این بحث راجع به مسالۀ وقت بود.

یکی از آن موارد خمسه یا دو تایش، سجده و رکوع است. سجده و رکوع، اینها خودشان دو تا رکن هستند و شکی در رکنیت اینها نیست. سجدتین فی رکعة واحده و همین طور رکوع واحد در رکعۀ واحده، [خلل به اینها] موجب بطلان[صلاة] خواهد بود. مسالۀ سجده و رکوع، اینها دو مسالۀ عرفی هست البته علاوۀ بر عرفی بودن، شارع هم برای اینها حدی قرار داده و حدی وضع کرده که رکوع رسیدن ؟ باشد و همین طور در مورد سجود رسیدن ناسیه به ارض باشد، این هم برای سجود است. حالا چه عرف در اینجا- دیگر این مساله مهم نیست- چه عرف در اینجا رکوع را مادون این بداند یا نداند. وقتی که شارع برای رکوع حدی قرار داده است، به تحقق حد شارع، موضوع محقق می‌شود ولو اینکه عرف هم در اینجا [حدی را بیان] کرده، این زیادی و عدم زیادی در اینجا موجب بطلان خواهد بود.

نکته‌ای که در اینجا در این مساله هست این است که آنچه که در روایات در باب نقیصه و بطلان سجود و رکوع هست آن این است که رکوع و سجود به عنوان یک جزء از صلاة، مورد نقیصه یا مورد زیاده قرار بگیرد نه اینکه نفس الرکوع و نفس السجود این در اینجا خودش موجب بطلان شود چون بین این دو مساله فرق است:

یک وقتی ممکن است شخص فرض کنید که من باب مثال رکوع پیدا کند در موقع حمد یا در موقع ...، و این رکوعش به خاطر این است که یک چیزی را می‌خواهد از زمین بردارد یا مثلاً اینجا یک خطری متوجه بچه می‌شود رکوع می‌کند و دست بچه را می‌گیرد و دست این صبی را می‌گیرد و کناری قرار می‌دهد، ولو به حد شرعی رکوع رسیده ولی در اینجا شرعاً به این عمل او رکوع نمی‌گویند، رکوع به عنوان جزءٌ من الصلاة نمی‌گویند، این در اینجا فقط خم شده، انحنایی در اینجا به وجود آورده نه اینکه در اینجا واقعاً رکوع کرده، رکوعی که زیاده و نقیصۀ آن مبطل است، این است که مکلف به عنوان جزء صلاة برود این رکوع را انجام بدهد نه به عنوان شیء دیگر، به عنوان شیء دیگر این عملٌ من الاعمال، چطور اینکه فرض کنید که رد سلام می‌کند، در اینجا رد سلام خب واجب است دیگر ولو در صلاة، خب این عملٌ من الاعمال یا اینکه فرض کنید که صحبت می‌کند بلا اختیارٍ، این فعلٌ من الافعال است، این موجب بطلان نمی‌شود. یک صحبت، یک کلام اضافی، این موجب بطلان نخواهد بود. این هم فعلٌ من الافعال است و در اینجا موجب بطلان نیست. آن رکوعی که به نیت رکوع است آن موجب بطلان است، در اینجا عرفاً نمی‌گویند رکوع کرد برای نماز، نمی‌گویند رکوع اضافی انجام داد، این یک فعلی است انجام داده مثل بقیۀ افعال.

یا مثلاً فرض کنید که به عنوان سجده، سجده‌ای فرض کنید که می‌خواهد بکند و این سجده نه به عنوان صلاة است خب نمی‌گویند این سجده...، سجدۀ اضافی در صورتی است که سجدۀ به عنوان سجدۀ جزء من الصلاة باشد اما فرض کنید که اگر شخصی آیۀ سجده دار بر او قرائت کرده، دارد نماز می‌خواند بسم اللَه الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین یک مرتبه یکی یک آیۀ سجده دار را قرائت می‌کند، از آن چهار موردی که سجده سجدۀ واجب است حالا ولو غیر واجب هم باشد سجده سجدۀ مستحب هم باشد و این به نیت سجده می‌رود نه به نیت سجدۀ جزء من الصلاة، نه، به نیت اینکه سجده عملٌ واجبٌ عند قرائة آیة سجده ولابد من اتیانه این چرا نماز باطل باشد؟ چرا نماز باطل باشد؟ این سجدۀ اضافه انجام نداده. سجدۀ اضافه سجدۀ به عنوان جزء صلاة، این باطل می‌کند. اما اگر فرض کنید که یک نفر یک سجده‌ای انجام بدهد به عنوان عملٌ واجبٌ عند الاستماع آیة السجده، این در اینجا سجده حساب نمی‌شود و این شخص باید سجده کند و بعد قیام کند و بعد بقیۀ نمازش را بخواند. مثل اینکه فرض کنید که کلام اضافی در نماز موجب بطلان است، حالا اگر شما رد سلام کردید موجب بطلان است؟ سلام که موجب بطلان نیست چون شما یک عمل واجب را انجام می‌دهید و این عمل واجب...،

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: به عنوان اینکه واجب است، جواب سلام را می دهد

جواب: این هم واجب است. وقتی که قرائت آیۀ سجده دار می شود واجب است برای شما که سجده کنید. حالا بحث در وجوب نیست بحث این است که، اصلاً کاری به سجدۀ واجب هم نداریم، سجده‌ای که موجب بطلان است، به عنوان جزء صلاة، این موجب بطلان است.

فرض کنید که من باب مثال شما اگر به جای تسبیحات اربعه شروع کردید حمد را خواندید باید دو سجدۀ سهو انجام دهید چرا؟ چون قرائت حمد می‌شود کلام اضافی، گرچه حمد است ولی چون بدون اختیار است، یک وقت انسان از روی اختیار حمد را می‌خواند در رکعت ثالثه، به جای تسبیحات اربعه سورۀ حمد را می‌خواند، این در اینجا اشکال ندارد. ولی یک وقتی نه، نیت دارد که تسبیحات اربعه را بخواند منتهی اشتباهاً سورۀ حمد را می‌خواند، این می‌شود کلام اضافی. لذا فقهاء هم فتوا می‌دهند می‌گویند که سجدۀ سهو باید انجام بدهد دیگر، سجدۀ سهو دارد، این کلام، کلام اضافی است. پس مربوط به نیت مکلف است که به چه نیتی این فعل انجام می‌گیرد.

سؤال: لازمۀ فرمایش شما این است که اگر وسط قرائت من هزار تا لا اله الا اللَه بگویم و به عنوان جزء نماز هم نباشد، این اشکال ندارد

جواب: بله اشکال ندارد. لذا قرائت این اذکار در موقع صلاة اصلاً اشکال ندارد. شما پانصد تا لا اله الا اللَه بگویید در موقع نماز، چه اشکالی دارد؟ شما اصلاً فرض کنید که من باب مثال یک ذکری بگویید این هیچ اشکالی ندارد. اذکار در موقع صلاة به نیت وقوع آنها در صلاة، اینها بلامانع است. بدون اختیار گفتن حتی ذکر، این می‌شود کلام اضافی و این موجب بطلان است. انما الصلاة ذکر و دعاءٌ و تسبیح و این در اینجا هیچ موجب بطلان نماز نخواهد بود. چرا؟ به جهت اینکه سجده به عنوان جزء من الصلاة در اینجا اتیان نشده، به عنوان جزءٌ خارجٌ من الصلاة اتیان شده و چه اشکال دارد؟

اشکالی که در اینجا می‌کنند این است که می‌گویند صلاة عبارت است از یک هیئت ترکیبیۀ شرعیه. این هیئت ترکیبیۀ صلاتیه این موجب بطلان است. ما می‌گوییم این هیئت ترکیبیه از کجا آمده؟ این هم از آن فتواهای من درآوری است که صلاة یک هیئت...! صلاة عبارت است از نماز، نمازی که اوله التکبیر و آخره التسلیم این است.

سؤال: این می شود همان هیئت ترکیبیه دیگر

جواب: احسنت! بسیار خب! این هیئت ترکیبیه در آن حمد است، در آن یک سوره است، جزئی از سوره است، ما دلیل نداریم بر اینکه ذکر اضافی، مخلِّ به این هیئت ترکیبیه است یا مخل نیست. انسان نماز می‌خواند در حال قیام و بعد ذکر را می‌گوید در نماز در همین حال قیام و بعد یک سجده به جا می‌آورد، این سجده فرض کنید که به خاطر استماع آیۀ سجده دار است، در حال قیام سجده انجام می‌دهد. سجده انجام دادن کجا مخل به هیئت ترکیبیه است؟ هیئت ترکیبیه این است که شما در نماز یک حمد انجام بدهید در حال قیام و یک سوره یا بعضٌ من السوره را اتیان کنید، این کار را هم کردید، بله اگر شما حمد را به جای در حال قیام در حال جلوس انجام بدهید در این صورت به آن هیئت ترکیبیه اخلال وارد می‌شود اما این که اجزاء خود صلاة در آن موقعیت خودش انجام شود به هیچ وجه اخلالی به هیئت ترکیبیه وارد نمی‌شود.

پس بنابراین این فتاوی که می‌بینید می‌دهند که در موقع صلاة، سجده موجب بطلان است یا فرض کنید که...! اصلاً بعضی‌ها آمده‌اند می‌گویند نماز را شما با قرآن نمی‌توانید بخوانید چون اگر بخواهید نماز را با قرآن بخوانید این مخل به هیئت ترکیبیه است! انگار فقط باید نماز و این سوره از حفظ خوانده شود! ما اصلاً این چیزها را نداریم، همۀ اینها بدعت است و مبدعات است که درمی‌آورند! نماز را انسان باید بخواند، با قرآن هم باید بخواند هیچ اشکالی در اینجا پیش نمی‌آید...

...بهتر است و خیلی هم خوب است که انسان آیات قرآن را از حفظ نخواند از روی قرآن بخواند، شاید بعید نباشد که ثوابش هم حتی بیشتر باشد تا اینکه انسان از حفظ بخواهد بخواند.

سؤال: تکرار آیۀ شریفۀ إِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ ﴿الفاتحة، ٥﴾ از جانب امام صادق علیه السلام در نماز که این آقایان توجیه می کنند که حضرت در نماز مستحبی این کار را می کردند، پس این توجیه هم هیچ وجهی ندارد دیگر؟

جواب: نه دیگر، اصلاً توجیه ندارد. انسان می‌تواند یک آیه را دو بار بخواند، سه بار بخواند، از یک آیه خوشش بیاید [آن آیه را تکرار بکند] تمام اینها بلا اشکال است و حتی غیر از این آیه را هم خواندن، از اذکار و این حرفها، هیچ کدام اینها مانعی ندارد و این هیئت ترکیبیۀ من درآوری این آقایان، این هیئت ترکیبیه ما هم از آن چیزی نفهمیدیم! آنچه که در شرع هست این است که صلاة با یک حمد باشد و با سوره‌ یا جزء سوره باشد و این در حال قیام باشد بالنسبه به صحیح و در حال جلوس باشد بالنسبه به مریض یا مستلقیاً و امثال ذلک باشد. دیگر بقیۀ این چیزها که اگر سجده داشته باشد مخل است و فلان و این حرفها، تمام اینها مطالب اضافه خواهد بود.

پس بنابراین این سجده که در روایات آمده لاتعاد الصلاة الا بخمسه...، یکی سجده و یکی رکوع، سجده‌ای است که جزء از صلاة باشد، این می‌شود تعاد الصلاة و اما سجده‌ای که جزء صلاة نباشد این لاتعاد الصلاة نیست. البته خب ما این را با ضمیمۀ روایات دیگری هم که بکنیم متوجه می‌شویم که صرف نسیان سجده این در صورتی است که وارد در رکن بعدی نشده باشد، این هم خب استثناء می‌خورد اما اگر وارد در رکن بعدی بشود، این نقصان این سجده موجب بطلان است یا زیادی سجده، آن که در هر حال موجب بطلان خواهد بود. موجب [اعاده] خواهد بود. این زیادی و نقیصه در صورتی است که وارد در رکن دیگر بشود و در غیر از سجده و رکوع، سایر اجزاء واجبه این اعم از اینکه چه وارد در رکن بعد شده باشد یا داخل در رکن بعد نشده باشد، اگر وارد در رکن بعد نشده باشد این در اینجا نقیصه‌اش را باید برگردد و تدارک کند، اگر داخل در رکن بعد شده باشد خب دیگر در آن صورت آن هم رفع تکلیف می‌‌شود و لاتعاد در اینجا شامل خواهد شد. آن وقت در اینجا دیگر بحث بحث سجدۀ سهو خواهد بود. پس این دو مساله را در باب یکی وقت که همان طوری که خدمتتان عرض شد وقت از باب ثبوت، این محرز موضوع هست نه از باب اثبات. این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه در بحث سجده و رکوع و أجزاء، آن أجزائی مبطل خواهد بود زیاده و نقیصۀ آنها که از باب جزءیت صلاة، مکلف آن را اتیان کند اما اگر اتیان رکوع کرد نه از باب جزءیت صلاة یا سجده به جا آورد نه از باب جزءیت صلاة بلکه از باب وجوب یا از باب اضطرار، فرقی نمی‌کند، در تمام اینها صلاة صحیح است و حکم به لاتعاد ما نداریم. سؤال: سجدۀ مستحبه چطور؟

جواب: آنها هم همین طور، فرقی نمی‌کند. هیچ اشکالی ندارد.

سؤال: نمازی که یکی دو ساعت طول بکشد می گویند این خلاف سیرۀ متشرعه است

جواب: ده ساعت طول بکشد، خلاف چی چی است؟ آنها عمل نکردند، چرا خلاف است؟ از کجا معلوم است که فرض کنید امیرالمومنین نماز صبحش را یک ساعت طول نمی‌داد؟ چه دلیلی داریم؟ یا موسی بن جعفر؟ چه دلیلی داریم؟ اگر یک کسی بیاید فرض کنید که به جای سورۀ قل هو اللَه سورۀ بقره بخواند، این نمازش باطل است؟ با طمأنینه هم بخواند دوساعت طول بکشد؟

سؤال: لو کان لبان، اگر یک همچنین چیزی [بود بیان می شد و به ما می رسید حالا که بیان نشده پس حتماً نبوده]

جواب: نه عدمش را، آن اطلاقاتی که ما داریم، عموماتی که ما داریم، یک سوره‌ ای از قرآن بخوانید شامل می‌شود. حالا کسی نیامده، این کار را نکرده به خاطر این است که مردم می‌خواهند نماز بخوانند بروند دنبال کارشان! آدم بی‌کار که نیست که بلند شود بیاید سورۀ بقره در نمازش بخواند!

یک بنده خدایی بود، دیگر حالا نمی‌بینیمش! کم می‌بینیمش! این داماد آقای...، حالا یک شخصی بود، در هر صورت، مرحوم آقا به او فرموده بودند که قبل از خواب سورۀ وقعه را بخوانید إِذٰا وَقَعَتِ اَلْوٰاقِعَةُ ﴿الواقعة، ١﴾ این خیال کرد می‌گویند سورۀ بقره را بخوانید! حالا بنده خدا قرائتش هم قرائت خوبی نبود با مِنّ و مِنّ! با طمأنینه! خلاصه بیچاره یک پدری از او درآمده بود! بعد از دو ماه که خدمت مرحوم آقا رسیده بود، مرحوم آقا گفتند خب چطوری؟ چه می‌کنی و...؟ گفت آقا سورۀ بقره را هم...! ایشان گفتند چه آقا؟! گفتند کی گفتم سورۀ بقره را بخوانید؟ گفت خودتان فرمودید! گفتند گفتم سورۀ وقعه را بخوانید! این بنده خدا دو ساعت! بیشتر! نمی‌توانست هم [تند] بخواند، قبل از خواب، شب سورۀ بقره را می‌خواند.

سؤال: آقا بیش از دو سه سال بود!

جواب: دو سه سال؟

سؤال: حفظ شده بودند دیگر...

سؤال: آقا دلیل اینکه می گویند در نماز باید یک سورۀ تمام خواند چیست؟

جواب: نه، دلیل نیست. روایاتی است که بعضی‌هایش ضعیف است، سند ندارد، مرسل است و دلالت بر تاکید می‌کند. اما روایات دیگر هم اقواست و هم جمعش به این است که دلالت بر استحباب و اینها می کند.

سؤال: روایت هم داریم که در نماز صبح سُوَر طوال، در نماز ظهر و عصر سور قصار، مغرب و عشاء متوسط. سور طوال شامل بقره و اینها می شود دیگر؟

جواب: بله.

سؤال: اگر در سجده با سرعت دو بار پیشانی به مهر برسد...؟

جواب: نه آن چیزی نیست، یک بار باید...

سؤال: جلوس بعد از سجده؟

جواب: جلوس واجب است دیگر.

سؤال: بتمامه یا اینکه...؟

جواب: نه دیگر، یعنی به حال نشستن و اینها.

سؤال: در نماز واجب دیگر؟

جواب: واجب، بله،

سؤال: در مستحب که نیست؟

جواب: نه، مستحب نه. در مستحب خیلی چیزها حذف می‌شود. در مستحب شما می‌توانید راه بروید در خیابان.

سؤال: سجده به این اطلاق می شود که از نشستن به سجده برویم یا اینکه همان حالت سجده را فرض کنید کسی داشته باشد

جواب: این یک مطلب است، آن جلوس فی الکمال آن مطلب دیگر است. آن جزء صلاة...

سؤال: دلیل خاص داریم بر لزوم جِلسۀ...

جواب: بله! بله دلیل داریم اگر نداشتیم که فتوا نمی‌دادند. سجده به این است که انسان فقط سرش را بگذارد ولو اینکه ده سانت بیاورد بالا دوباره بگذارد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد